


LYRICLIT	Journal of Studies in Lyrical Language and Literature, 11 (38), Spring 2021 https://lyriclit.iaun.ac.ir/ ISSN: 2717-0896  20.1001.1.27170896.1400.11.38.12.4
----------	---

Ups and Downs of ‘the Beloved’ from Saadi Shirazi’s Ghazal to Vahshi Bafqi’s Vasukht

Masoomeh Mohammadneghad (Corresponding Author)

Lecturer, Persian Language and Literature, Islamshahr Branch, Islamic Azad University, Islamshahr, Iran.

Faezeh Joneidi

Assistant Professor, Persian Language and Literature, Islamshahr Branch, Islamic Azad University, Islamshahr, Iran.

Farahnaz Nemati

Teacher in Ministry of Education

Abstract

Love is one of the most fundamental subjects in Persian poetry and its platonic and romantic types in poems of different poets have created excellent themes and beautiful interpretations. Love in lyric works where the author manifests his inner feelings and emotions is the principal matter and ‘the beloved’ takes the leading and decisive role and in fact is deemed as the central role in lyric literature. Saadi Shirazi is a love poet, too who composes his poems about love and life, with the beloved being the most significant theme in his ghazals (a poem with a fixed number of verses having a repeated rhyme which is typically about the theme of love.) Vahshi Bafqi is also a love poet. However, these two poets view ‘the beloved’ differently and the aim of this paper is to shed light on manifestation of love and the beloved in ghazals of Saadi Shirazi and poems of Vahshi Bafqi. This paper studied love and reflection thereof in literature, nature of love, different types of love, and characteristics of the beloved in ghazals and ghazal composing. At the next step, the beloved and its characteristics in Saadi Shirazi’s ghazals and in Occurrence school (a school in Persian poetry emerged in the first quarter of the tenth century) and poems of Vahshi Bafqi were explored. The beloved in Saadi’s ghazals has a transcendent position which occasionally approximates God, as depicted in Persian poetry; however, it is mostly a romantic beloved. In Saadi’s ghazals, the lover is always utterly submitted to the beloved and evidence courtesy; whereas, in most of Vahshi’s ghazals, contrary to the established poetic custom of ghazal, the lover averts his eyes from the beloved and no longer yearns for the beloved’ coquetry and goes after another beloved.

Key Words: love, beloved, Sa’di Shirazi, Vahshi Bafqi, Vasukht.

Citation: Mohammadneghad, M.; Joneidi, F.; Nemati, F. (2021). Ups and Downs of ‘the Beloved’ from Saadi Shirazi’s Ghazal to Vahshi Bafqi’s Vasukht, *Journal of Studies in Lyrical Language and Literature*, 11 (38), 90-109. Dor: 20.1001.1.27170896.1400.11.38.12.4

Copyrights:

Copyright for this article is retained by the author (s), with publication rights granted to Journal of Studies in Lyrical Language and Literature. This is an open – access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution License (<http://creativecommons.org/licenses/by/4.0>), which permits unrestricted use, distribution and reproduction in any medium, provided the original work is properly cited.



فصلنامه علمی - تخصصی مطالعات زبان و ادبیات غنایی
گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد
سال یازدهم، شماره سی و هشت، بهار ۱۴۰۰، ص. ۹۰-۱۰۹

مقاله پژوهشی

مقایسه فراز و فرود معشوق در غزل سعدی شیرازی و واسوخت وحشی بافقی

معصومه محمدنژاد^۱

فائزه جنیدی^۲

فرحناز نعمتی هولاسو^۳

چکیده

عشق یکی از مهم‌ترین ارکان غزل فارسی است. سعدی و وحشی بافقی هر دو شاعر عاشقانه‌ها هستند و معشوق از مهم‌ترین مضامین غزل‌هایشان است. این مقاله به بررسی سیر تکوینی معشوق و ویژگی‌های او در غزلیات این دو شاعر پرداخته است و با نگاهی به عشق و انعکاس آن در ادبیات، با شیوه‌ای تحلیلی - توصیفی، ویژگی‌های معشوق در شعر سعدی را با مکتب وقوع و به‌ویژه غزلیات وحشی بافقی مقایسه کرده و به مسئله واسوخت در این مکتب نیز پرداخته است. یافته‌ها نشان داده که معشوق در غزل سعدی مقام والایی دارد که گاهی به معبود شعر فارسی نزدیک می‌شود، اما اغلب معشوق زمینی است. در غزلیات سعدی عاشق همواره تسلیم محض معشوق است و از خود تواضع نشان می‌دهد، اما در بیشتر غزلیات وحشی با همه سوز و گداز عاشقانه گاهی برخلاف سنت شعری غزل، عاشق از معشوق روی برمی‌تابد و خریدار ناز او نیست و به سراغ معشوق دیگر می‌رود. مسائلی تازه چون علنی بودن معشوق مذکر، عتاب و مؤاخذه معشوق، جزئی‌نگری در رفتار و حالات معشوق و مانند این‌ها از مسائلی است که در مکتب وقوع و به تبع آن در شعر وحشی بسیار دیده می‌شود.

کلیدواژه‌ها: معشوق، سعدی، وحشی بافقی، واسوخت، مکتب وقوع.

۱. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اسلامشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، اسلامشهر، ایران، masomemohamadnejad@yahoo.com (نویسنده مسئول)

۲. استادیار زبان و ادبیات فارسی، واحد اسلامشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، اسلامشهر، ایران

۳. دبیر آموزش و پرورش شهرستان اسلامشهر

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۱۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۹/۸

۱- مقدمه

معشوق در شعر فارسی، همچون تاریخ این سرزمین پهناور، فراز و نشیب‌های بسیاری را پشت سر گذاشته و در ادوار گوناگون سیمای متفاوت داشته است. شخصیت او دارای ابعاد پیچیده و گسترده‌ای است به طوری که نمی‌توان او را منحصرأً به یک شخص آرمانی خاص شبیه کرد یا حتی یک ویژگی خاص را به او نسبت داد و یا فقط خصال نیک را در او جستجو کرد و بدان بسنده کرد؛ چون او دارنده همه خصال اعم از خوب و بد است و وقتی ویژگی‌های او شمرده می‌شود، تمامی اضداد را در خود جمع دارد. از جمله بی‌وفایی، بدعهدی، دشمن‌خویی، جور و جفا، قهر و خشم، البته وقتی که شاعر یا همان عاشق این خصال را به او نسبت می‌دهد، منظورش بی‌حرمتی به او نیست، بلکه برعکس اثبات این امر است که تمامی این ویژگی‌های خلاف شرع و عقل و عرف در وجود معشوق شیرینی و حلاوتی خاص یافته است.

۱-۱- بیان مسئله

از آنجا که معشوق به عنوان یکی از مهم‌ترین ارکان شعر عاشقانه فارسی نقش مهمی ایفا می‌کند، این مقاله در صدد است با بیان فراز و فرود معشوق در شعر بیان دارد که چگونه او در هر دوره‌ای موقعیتی خاص را به خود دیده است، گاه به اندازه برده و کنیز تنزل مقام یافته، مانند معشوق سبک خراسانی به‌خصوص در تغزل قصاید و گاه به اندازه معبود اوج گرفته است، مانند معشوق سبک عراقی به‌خصوص در غزلیات حافظ. اما معشوقی که در مکتب وقوع مطرح می‌شود به دلیل اوضاع اجتماعی دوره صفوی و همین‌طور سقوط اخلاقی شدیدی که در آن دوره مشاهده می‌شود نه تنها زمینی است، بلکه حتی از رابطه عاشقانه‌ای بحث می‌کند که در واقع بین دو هم‌جنس یعنی (مرد - مرد) برقرار می‌شود؛ هر چند در گذشته نیز این امر وجود داشته، اما در دوره صفوی نمود بیشتری می‌یابد. شعرای مکتب وقوع که تکرار و تقلید را از عیوب غزل ادوار گذشته می‌دیدند شروع به واقعه‌گویی و بیان جزئیات در رابطه‌های عاشقانه می‌کردند. شعر شعری چون وحشی بافقی صدای فریاد این نوع عشق‌بازی است که از گلوی تاریخ دوره صفوی در تمام ادوار بعد از آن به گوش می‌رسد.

هدف از این تحقیق اینست که با بررسی سیر نزولی معشوق از غزل سعدی تا اشعار وحشی بافقی و ذکر ویژگی‌های معشوق در غزلیات سعدی و دیوان وحشی بافقی به این نتیجه برسد که مقام معشوق در دوره تیموری و صفوی بسیار تنزل پیدا کرده است. معشوقی که تا آن زمان در ادب فارسی در اوج ایده‌آل‌ها و آرزوهایی است که تمام نیکی‌های مورد نظر عاشق در آن متجلی بوده است به‌ناگاه دچار اضمحلال می‌شود و از عرش عزت به فرش ذلت سقوط می‌کند، چنان‌که در اشعار وحشی بافقی می‌بینیم.

۱-۲- پیشینه پژوهش

با عنوان مورد نظر پژوهشی یافت نشد اما مقاله‌هایی در ارتباط با موضوع موجود است:

مهرعلی یزدان پناه و روجا عدنانی (۱۳۹۱) در مقاله «بررسی تطبیقی جلوه معشوق در غزلیات خاقانی و سعدی» به بررسی معشوق در غزل‌های این دو شاعر پرداخته‌اند و مشترکاتی چون ۱. توصیف جمال معشوق؛ ۲. جور و جفا و خشم و عتاب معشوق؛ ۳. صعب‌الوصول بودن معشوق؛ ۴. غارتگری و خونریزی و بی‌رحمی؛ ۵. کبر و ناز و غرور؛ ۶. فتنه‌انگیزی؛ ۷. عهدشکنی معشوق را در اشعار این دو شاعر یافته‌اند.

محمد میر زهرا کیچی (۱۳۹۳) در مقاله «جلوه معشوق در آیین شعر وحشی بافقی»، بیان می‌دارد وحشی بافقی هم به جنبه‌های ظاهری و هم به جنبه‌های رفتاری معشوق توجه می‌کند و تفاوت بارز آن با دوره‌های قبل و بعد یعنی سبک عراقی

و سبک هندی، بی‌پروایی شاعر در توصیف معشوق مذکر و نیز نحوه برخورد عاشق با برخی ویژگی‌های رفتاری معشوق و انعکاس مکتب واسوخت در شعر اوست.

۲- بحث

۲-۱- گذری بر عشق و بازتاب آن در ادبیات

عشق به معنی تعلق قلبی به کسی است و کسی را به افراط دوست داشتن (لغت‌نامه: ذیل عشق) و به معنای دوستی خاصی است که میان دو انسان معمولاً زن و مرد، و آمیزش دو روح پدید می‌آید و جنبه جسمانی و شهوانی دارد (پورجوادی، ۱۳۸۷: ۲۴). شایان ذکر است تا اواخر قرن چهارم عشق برای بیان محبت بین خدا و خلق به کار نرفته است.

از عشق، تعبیر به آتشی شعله‌ور می‌کنند در جان آدمی که گاه زیر خاکستر عقل مدفون می‌شود و گاه زبانه‌هایش حتی عقل را نیز می‌سوزاند. پس از تعلق یافتن لفظ عشق به محبت خدا به بنده و بالعکس تعاریف زیادی از آن در کتاب‌های صوفیه به چشم می‌خورد: «گویند عشق آتشی است که در قلب واقع شود و محبوب را بسوزد، عشق دریای بلاست و جنون الهی است و قیام قلب است با معشوق بی‌واسطه. عشق مهم‌ترین رکن طریقت است و این مقام را تنها انسان کامل که مراتب ترقی و تکامل را پیموده است درک کند» (سجادی، ۱۳۵۰: ۳۲) و سهرودی عشق را از عشقه می‌داند که گیاهی است که چنان بر درختان می‌پیچد که همه درخت را فرا می‌گیرد و از جانش تغذیه می‌کند تا درخت خشک می‌شود و عشق با جان آدم نیز چنین می‌کند (ر.ک: شیخ اشراق، ۱۳۴۸: ۲۸۷).

«ابن سینا» در «رساله عشق» خود به عشق موجودات اشاره می‌کند و معتقد است که هرکدام از موجودات که خیری از خیرها یا صورتی زیبا از صورت‌ها را چه از لحاظ احساسی و چه از لحاظ عقلی ادراک کند عاشق آن می‌شود، به‌خصوص که فایده‌ای هم برایش داشته باشد (به نقل از ستاری، ۱۳۸۵: ۲۷۷).

تا قرن پنجم صوفیه از محبت سخن می‌گفتند و آن را یکی از مقامات دهگانه تصوف به شمار می‌آوردند؛ اما از قرن پنجم به بعد عرفان وارد عشق می‌شود و آثار منظوم و منثور عرفانی جلوه‌گر می‌شود. عشق تا قرن پنجم حالتی کاملاً ظاهری داشته و از معشوق فقط به ذکر خط و خال و چشم و رخسار اکتفا می‌کردند، اما از قرن ششم که عرفان وارد عشق می‌شود لطافت بیشتری پیدا کرد. سنایی اولین شاعری است که عشق عرفانی را در آثار خود وارد کرد و در قصاید و بیشتر در غزلیات خود این موضوع را مطرح کرده است، اما عشق زمینی که از همان ابتدای شروع شاعری به چشم می‌خورد در غزلیات سعدی و وحشی بسیار نمود دارد.

در بیشتر مکتب‌ها عشق جسمانی جدا از عشق عرفانی مطرح می‌شود هرچند که این موضوع ممکن است بنابر مسائل اجتماعی باشد، اما نکته مهم این است که عشق چه جسمانی باشد و چه عرفانی باعث ایجاد وحدت می‌شود؛ چون هر دو از روح سرچشمه گرفته‌اند و روح نیز از خدای واحد صادر گشته است. در تمام مذاهب نیز عشق تنها راه اتصال و اتحاد است و گواهی است بر یگانگی عشق الهی و جسمانی. پس اولین کار عشق ایجاد وحدت بین عاشق و معشوق است، اما اولین قدم برای رسیدن به این هدف «فنا» است؛ یعنی مرحله‌ای که عاشق باید از خود و تمام تعلقاتش جدا شده و یکسره در وجود معشوق محو شود و این معنای کامل اتحاد بین عاشق و معشوق است، اما از دلایل دیگر این اتحاد، عشق عاشق به معشوق با عظمت است که هیچ جنبه ظاهری ندارد و عاشق همه وجود خود را در آن فانی می‌بیند و در بطن این فناست که عاشق به بقایی جاوید می‌رسد.

از آنجا که انسان دارای دو بعد مادی و معنوی می‌است و روح انسان در برزخی میان این دو بعد قرار گرفته است و بسته به وضع موجود به یکی از این دو طرف متمایل می‌شود. عشق نیز چون مهم‌ترین جلوه‌ای است که از روح صادر می‌شود به

دو بعد مادی و معنوی؛ یعنی عشق زمینی و آسمانی تقسیم می‌شود که در عشق زمینی معشوق یا همان ممدوح است، یا معشوقی است که مقام آن تنزل یافته است، اما معشوق عشق آسمانی در اوج بلندی است که دسترسی به آن یا مشکل است یا غیرممکن که حتی گاه مقامش تا معبود بالا می‌رود. اکنون به بیان دیدگاه‌های صاحب‌نظران در مورد انواع مختلف عشق می‌پردازیم:

دیلمی یکی از صاحب‌نظرانی است که نظریاتی در مورد عشق مطرح می‌کند. او ضمن تقسیم عشق به الهی، عقلی، روحانی، طبیعی و بهیمی و متعلق دانستن هر کدام به ترتیب به اهل توحید، اهل معرفت، خواص مردم و مردمان رذل، عشق را به محمود و مذموم تقسیم کرده و متذکر می‌شود که: «محبّت محمود محبّتی است که از آفاتی که سبب فساد محبّت می‌شود مبرا است و بر طهارت اصلی و نورانیت متقدّم و روحانیت قدیم خود باقی است، اما محبّت مذموم از حظوظ نفسانی به شهوات نفس بهیمی مشوب است و از پلیدی طبیعت که به زبان عقل و شریعت نکوهش شده پدید می‌آید» (ستاری، ۱۳۸۵: ۱۱۱). دیلمی تصریح می‌کند که سرزنش‌کنندگان عشق طبیعی یا به سبب رسیدن به عشق روحانی و یا به دلیل خستگی از بلا یا و مصائب عشق و یا به خاطر نادانی نسبت به اصل محبّت آن را سرزنش می‌کنند.

ابن عربی مهمترین تقسیم‌بندی را در مورد عشق به کار برده است و آن تقسیم عشق به حبّ طبیعی، حبّ الهی و حبّ روحانی است، اما همه صاحب‌نظران معتقدند که کلی‌ترین تقسیم‌بندی که در مورد عشق می‌توان انجام داد تقسیم آن به دو گونه کلی حقیقی و مجازی است.

۲-۲- عشق حقیقی و مجازی

همان‌طور که بسیاری معتقدند که عشق مجازی پلی برای رسیدن به عشق حقیقی است، برخی از صوفیه نیز معتقدند که عشق مجازی سایه‌ای از عشق حقیقی است. بعضی از صوفیه نیز بر این اعتقادند که عشق حقیقی صورت تکامل یافته عشق مجازی است و این عشق مجازی است که زمینه پذیرش انوار عشق حقیقی را در روح انسان ایجاد می‌کند. صوفیه چون نگاه به زیبارویان را در واقع نگاه به جلوه حق می‌دانند این عشق مجازی را راهی برای کمال بخشیدن به عشق انسانی پنداشته و بنابراین عشق حقیقی را تکامل یافته عشق مجازی می‌دانند. برخی از عرفا عشق مجازی را نیز به دو گونه تقسیم می‌کنند: یکی آنکه کار دل است و در نهایت باعث رسیدن به عشق الهی می‌گردد و دیگری کار نفس است که در نهایت به شهوت می‌انجامد. هرچند که در عشق حقیقی وقتی معشوق وارد روح عاشق می‌شود تمام شهوات و خصوصیات نفسانی او را خوار و ذلیل می‌کند، اما عشق مجازی هم قطعاً منجر به تغییر روح و دگرگونی حال عاشق خواهد شد. بیشتر مکتب‌های فلسفی، عشق جسمانی را که می‌توان همان عشق مجازی دانست بسیار از وجد و حال عرفانی دور می‌بینند، اما در واقع از راه همین عشق جسمانی است که انسان به مراتب والای عشق الهی یا حقیقی نایل می‌شود.

عشق دو رکن اساسی دارد؛ عاشق و معشوق از آنجا که بحث ما درباره معشوق است بیشتر به او می‌پردازیم:

معشوق یعنی: «دوست داشته. کسی و یا چیزی که آن را دوست می‌دارند و آن-که از کسی دلربایی کند و دلبر که به او شیفته شده باشد، دلداری، جانان، جانانه، محبوب» (لغت نامه: ذیل معشوق) و پس از ورود عشق به ادبیات عرفانی، مقام معشوق تا مرحله حق تعالی نیز افزونی یافته: «حق تعالی را گویند از آن جهت که مستحق دوستی از جمیع وجوه است که از جلوات انوار وجودیش تمام موجودات حیران و سرگردانند» (سجّادی، ۱۳۵۰: ۴۴۳).

۲-۳- سیر تکوینی معشوق در شعر فارسی

معشوق در واقع تجلی‌گاه تمام آرزوها و آرمان‌های عاشق است و وجودی است که تمام هستی عاشق در آن خلاصه می‌شود. چگونگی معشوق در واقع می‌تواند کیفیت عشق را مشخص کند. برای مثال اگر معشوق زمینی باشد یعنی انسان، عشق، یک

عشق زمینی است که از آن به عشق مجازی تعبیر می‌شود و وقتی معشوق معبود یا خدا باشد عشق، یک عشق الهی یا آسمانی است.

به طور کلی در تغزل یا به وصف معشوق پرداخته می‌شود یا به وصف طبیعت و پدیده‌های آن، اما وصف معشوق جایگاه ویژه‌ای دارد که این معشوق یا کنیز است و یا غلام.

در قرون نخستین اسلام کنیزان یا غلامانی از منطقه ترکستان قدیم که منطقه بسیار زیباخیزی بوده است وارد ایران می‌شده و چون این غلامان رشادت‌هایی از خود نشان می‌دادند به سرعت جذب سازمان‌های لشکری شدند. از طرفی پادشاهان سامانی و غزنوی نیز بسیار شاعر دوست بودند و گاه دیده می‌شد که این غلامان و کنیزان را به عنوان صله به شاعران می‌دادند و آن‌ها نیز در تغزلات قصایدشان به وصف این زیبارویان ترک می‌پرداختند که اکثراً نیز پسران زیبارویی بودند که دارای ویژگی‌های نظامی نیز بودند و خصلت‌های آن‌ها هم همان خصلت‌های ترکان نظامی بود؛ یعنی ستمگر، خون‌خوار و جفاپیشه و تشبیهاتشان هم حالت نظامی به خود گرفته مثلاً نگاه را به تیر و مژه را به خنجر تشبیه می‌کردند.

صفتی که برای معشوق تغزل مطرح می‌شود کاملاً واقعی است؛ یعنی اصلاً شعر دوره‌های نخستین کاملاً واقع‌گرا بوده است ولی هر چه از دوره‌های اولیه شعر فاصله می‌گیریم شعر نیز از حالت واقع‌گرایانه خود دور شده و به تخیل نزدیک می‌شود. مهم‌ترین تفاوت بین معشوق غزل و تغزل در این است که در تغزل معشوق غلام و کنیز شاعر است و از این رو شاعر می‌تواند او را بیازارد پس معشوق تغزل پست و حقیر است. در حالی که در غزل معشوق کم‌کم مقام والایی را به دست می‌آورد به گونه‌ای که حتی گاهی حالت اسطوره به خود می‌گیرد. پس عشق در دوران اولیه ادب فارسی از سطح امور جنسی و ملموس و بوس و کنار و وصف اندام معشوق تجاوز نمی‌کند و کاملاً جنبه واقعی و عینی دارد. «عاشق هیچ گاه در کام‌جویی از معشوق، با مخالفت و ناتوانی روبه‌رو نیست تا در هجران او دل در برش بتپد چنین است که عشق متجلی در اشعار غزل‌گونه تا پیش از قرن ششم، عشقی سطحی و ساده در حد مسائل ساده جنسی است» (صبور، ۱۳۷۰: ۴۰۷).

نکته دیگر مرد بودن معشوق تغزل است که بعد از جدایی تغزل از قصیده و در قالب غزل هم این امر کم‌وبیش در ادوار مختلف شعر فارسی به چشم می‌خورد که اوج آن را می‌توان در اشعار شعرای مکتب وقوع دید. البته اشعار تغزل اشعاری واقع‌گرایانه است پس می‌توان مذکر بودن معشوق را بازتاب اوضاع اجتماعی دانست که در آن زمان حاکم بوده است.

در تغزل به سبب این که رابطه بین معشوق و عاشق رابطه بندگی و خواجگی است و همچنین نفوذ خواجگان و نیز غلبه روحیه حماسی، عاشقان مسلط بر معشوقان بودند به همین دلیل نیز کامیاب بودند، اما به همان میزان که عاشقان در گذشته به آرزوهایشان می‌رسیدند در دوره کمال غزل و اوج غزل‌سرایی عاشقان ناکام و محروم بودند. گویا معشوق قصد داشت انتقام ذلت‌های گذشته را از عاشق بگیرد و مهم‌ترین دلیل این تغییر رابطه بین عاشق و معشوق یک دلیل اجتماعی است و آن از بین رفتن دربارهای پادشاهان شاعر دوست است که با از بین بردن رابطه بندگی و خواجگی بین عاشق و معشوق باعث زوال و انحطاط دوران غلبه عاشق شد، البته با وجود به وقوع پیوستن این مسئله باز هم توجه به معشوقان مرد از بین نرفت و همچنان با معشوقانی از این دست مواجه هستیم.

این محرومیت و بی‌نصیبی عاشق از معشوق مهم‌ترین دلیل حزن پنهان و آشکاری است که در لابه‌لای کلمات غزل مشهود است. دلیل این محرومیت چیست؟ چون عاشقان دوره کمال غزل هم می‌توانستند به نوعی غریزه حیوانی خود را آرام کنند. چرا در این بی‌نصیبی و ناکامی رنج می‌بردند؟ زین‌العابدین مؤتمن دلیل این امر را رواج تصوف در ایران می‌داند و می‌گوید: «عاشقان بر اثر نفوذ تصوف و بالا رفتن سطح معرفت و تهذیب اخلاق از آلودن عشق به شهوت و هوس کمال پرهیز را داشتند در آتش عشق می‌سوختند و می‌ساختند و از وصالی که کاهلی آورد بیزار بودند» (مؤتمن، ۱۳۷۱: ۲۵۳).

همین‌طور یکی از دلایل وجود عشق پنهان بین عاشق و معشوق را این‌گونه بیان می‌دارد: «دختران ماهرو نگاه عاشقانه مرد را می‌ربایند اظهار عشق مرد به این گروه خود سبب بروز عشق در طرف مقابل و التهاب نایره محبت می‌گردد ولی آیا این مسئله در مورد عشق‌ورزی با پسران نیز صادق است؟ آیا آنان نیز از نگاه عاشقانه مردی لذت می‌برند؟ روشن است که به شرط پاک‌دامنی و پرهیز به فرسنگ از چنین نگاهی می‌گریزند این است که عاشق بیچاره به جهت حفظ آبرو و حداقل جلوگیری از رابطه خشک و عادی با معشوق ناگزیر است از افشای راز خود پرهیزد و پنهان عشق او ورزد و آرزوهای سوزان را در دل بشکند» (همان: ۲۵۴).

این که معشوق عاشقان زیادی را متوجه خود کند فی‌نفسه عاشق را نمی‌آزارد که این لازمه دلبری است، اما عاشق چون عشق خود را پاک و بی‌شائبه می‌یابد انتظار دارد که معشوق نیز به او به دید دیگری بنگرد و او را به عاشقان دیگر ترجیح دهد و برتر بداند.

با همه این تفاسیر چون بی‌نصیبی و حرمان نه تنها برای عاشق بلکه برای همه رقیبانی است که دوستدار معشوقند برای عاشق نیز لذتی دارد چنان که وحشی نیز خود به این امر معترف است و می‌گوید:

خدایا با من‌اش خوش سرگران داری و خرسندم نه تنها با من و بس، با همه کس سرگران دارش
تغافل کیش و کین‌اندیش و دوری جوی و وحشی‌خوی عجب وضعی است خوش یارب همیشه آنچنان دارش
(وحشی بافقی، ۱۳۷۱: غ ۲۴۸)

هسته اصلی غزل، رابطه عاشق و معشوق است و این معشوق اگرچه ممکن است حقیقی و واقعی باشد، وقتی وارد غزل می‌شود به‌خصوص در غزل‌هایی مانند غزل قرن نهم باید حالت اسطوره‌ای پیدا کند. معشوق غزل گاهی خداست که به آن غزل عارفانه می‌گویند و گاهی ممدوح است تحت عنوان غزل مدحی و گاهی زیبارویی است و غزل عاشقانه نامیده می‌شود و گاهی معشوق غزل حالتی آمیخته از سه حالت دارد و تلفیقی از هر سه گونه است.

معشوقی که در دوران اولیّه شعر به‌خصوص در تغزلات وجود داشت پست و کم‌ارزش بود. کم‌کم وقتی که تغزل از قصیده جدا شده و اندک‌اندک قالب جا افتاده‌ای می‌شود معشوق هم مقام و مرتبه بالاتری را به دست می‌آورد و بسیار والا می‌شود، طوری که دست یافتن به آن گاهی اوقات غیرممکن است.

معشوق سه حالت دارد: «معشوق به طور کلی یا یک امر حقیقی است یعنی کسی است که بر اثر اوضاع اجتماعی دیدن او مشکل است و از این‌رو از فراق و هجران سخن رفته است؛ یا یک امر اجتماعی است یعنی سمبل اوضاع اجتماعی است بهانه‌ای است که شاعر بر اثر دست نیافتن به آرزوهای خود او را مطرح می‌کند و از جور و ستم و فراق او ناله و گله سر می‌دهد؛ یا طبیعت (مظهر طبیعت آرمانی) است که شاعر به بیان زیبایی‌های آرمانی و آرزویی او می‌پردازد. ظاهراً جز در غزل دوره‌های خاص (مثلاً غزل مکتب وقوع) بیشتر با این معشوق سمبلیک مواجهیم که غالباً نماینده روحیه شکست خورده شاعر است» (شمیسا، ۱۳۷۶: ۲۶۲).

۴-۲- وصف معشوق در کلام سعدی

آتشکده‌ست باطن سعدی ز سوز عشق سوزی که در دلست در اشعار بنگرید
(سعدی، ۱۳۷۷: غ ۲۹۲)

بی شک سعدی، سلطان مسلم سخن، غزل عاشقانه را به اوج می‌رساند. وی در برابر عشق و معشوق خود را الکن می‌داند، و با آن که سراپای معشوق را در نهایت زیبایی وصف می‌کند و از ماه و گل او را زیباتر و لطیف‌تر می‌انگارد؛ می‌گوید مرا زبان گفتار نیست تا معشوق را توصیف کنم:

مرا دلی‌ست گرفتار عشق دل‌داری
ستمگری شغبی فتنه‌ای دل‌آشوبی
بنفشه‌زلفی نسرين‌بری سمن‌بویی
همای فری طاووس‌حسن و طوطی‌نطق
دل‌م به غمزه جادو ربود و دوری کرد
ز وصل او چو کناری طمع نمی‌دارم
ز هر چه هست گزیر است و ناگزیر از دوست
در اشتیاق جمالش چنان همی‌نالَم
حدیث سعدی در عشق او چو بیهده است

(همان: غ ۵۶۴)

مضمون عشق، موضوع بیشتر غزلیات و اشعار سعدی را تشکیل می‌دهد. کمتر غزلی را در سعدی می‌توان یافت که یا دربارهٔ عشق نباشد و یا حداقل یک بیت از آن به موضوع عشق اشاره نکرده باشد. غزل‌های وی سرشار از توصیف معشوق و دلبر است. «شاید بتوان گفت که در میان شاعران بنام قدیم ایرانی کسی عاشق‌تر از سعدی نبود. شاید بتوان فراتر از این رفت و گفت در میان آنان کسی در عاشقی به پایهٔ سعدی نمی‌رسد، البته مراد از عشق و عاشقی در این جا همان عشق زمینی و مجازی؛ یعنی عشق انسان به انسان است، نه عشق لاهوتی و حقیقی و عرفانی ...» (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۲۵۰).

عشق سعدی نه حدیثیست که پنهان ماند داستانیست که بر هر سر بازاری هست

(سعدی، ۱۳۷۷: غ ۱۱۱)

سعدی برای بیان غم و شادی و عشق‌ها و دل‌بستگی‌هایش از طبیعت کمک گرفته است. باد صبا در غزلش پیام‌آور عاشقان است و صبا بوی خوش گیسوان معشوق را به همراه دارد. او با توصیف زیبایی‌های معشوق زمینی که با چشم درک می‌شود انسان را به سوی آفرینندهٔ زیبایی (معشوق آسمانی) می‌کشاند. سعدی در غزل‌های متعددی از زیبایی یار سخن رانده است. در صور خیال سعدی معشوق توصیفات گوناگونی می‌یابد و آنچنان این تصویرسازی‌ها زیبا هستند که آدمی مستغرق آن‌ها می‌شود.

عنوان‌های شاعرانه معشوق در غزلیات سعدی عبارتند از:

«آب حیات (آب حیوان، چشمه حیوان)، آفتاب (خورشید)، آیهٔ رحمت، اختر (کوکب سیار)، باز (شهباز)، باغ (باغ فردوس، باغ شفتالو و باغ به)، بوستان (بوستان روحانی)، بت (بت عیار، بت سیمین، بت چین، صنم، وثن)، بهار، پری (پریرو، پری پیکر، پریزاد)، ترک، جان (جانان)، حور (فرشته، حورالعین ملک)، حبیب (دوست)، خسرو (پادشاه، سلطان، امیر، خداوندگار، شاه قبایل، ملک، پادشاه ولایت، امیر خوبان)، دلبر (دلبر یغمایی، دلبر عیار، دلستان نازنین، دلارام، دلبر طناز)، رضوان، روح، سرو (سرو روان، سرو سخنگوی)، سلیمان، سیب سیمین، شاهد، شکر (شکرخنده شکرشنان)، شمع (شمع چگل، شمع جمع، شمع افق)، شوخ، صبح، عذرا، عنقا (سیمرغ)، غزال، فتنه، کعبه، گل (گلبن، گلبن سیراب، گلشن روحانیان، درخت گل، گل

خندان)، گنج، گوهر، لعبت (لعبت خندان، لعبت قباپوش، لعبت ساقی)، ماه (ماه دوهفته، قمر، بدر، مه پاره، قرص مهتاب، مه خوبان)، میوه، نازنین، نگار، نور، ویس، هما، یوسف» (چرمگی عمرانی، ۱۳۸۷: ۲۹۶).

در شعر قرن هفتم و سبک عراقی معشوق در اوج کمال است. در شعرهای قرون قبل، شاعر و عاشق اگر خود را از معشوق برتر نداند، دست کم با او برابر است. در حالی که شاعر و عاشق سبک عراقی تسلیم بلاشرط معشوق است، همه چیز معشوق است و او خود هیچ نیست. چنانکه سعدی می‌گوید:

تا خبر دارم از او بی‌خبر از خویشتم
پیرهن می‌بدرم دم به دم از غایت شوق
با وجودش ز من آواز نیاید که منم
که وجودم همه او گشت و من این پیرهنم
(سعدی، ۱۳۷۷: غ ۴۰۹)

در شعر سعدی، معشوق گاهی حجاب دارد و گاهی «خط سبز»:

پرده بردار که بیگانه خود این روی نبیند
تو بزرگی و در آینه کوچک نمایی
(همان: غ ۵۰۹)

خط سبز و لب لعلت به چه مانده کنی
من بگویم به لب چشمه حیوان ماند
(همان: غ ۲۲۱)

در غزلیات سعدی، موارد بسیاری درباره توصیف زیبایی معشوق آمده است، توصیف صورت، دهان و لب، بالای بلند همچون سرو، نفس خوشبوی و بوی خوش او، طرز سخن گفتنش، چشمان و ابروی زیبا و غمزه معشوق در غزلیات وی موج می‌زند:

آن نه روی است که من وصف جمالش دانم
این حدیث از دگری پرس که من حیرانم
(همان: غ ۴۱۳)

دوستان گویند سعدی خیمه بر گلزار زن
من گلی را دوست می‌دارم که در گلزار نیست
(همان: غ ۱۱۷)

ز رنگ و بوی تو، ای سروقد سیم‌اندام
یکی به حکم نظر پای در گلستان نه
برفت رونق نسرينِ باغ و نسترنش
که پایمال کنی ارغوان و یاسمنش
(همان: غ ۳۲۸)

لبهای تو خضر اگر بدیدی
گفتی: «لب چشمه حیات است!»
(همان: غ ۵۳)

معشوق سعدی تکبر دارد:

کلاه ناز و تکبر بنه کمر بگشای
که چون تو سرو ندیدم که در قبا گنجد
(همان: غ ۱۵۹)

و سعدی عاشق در برابرش تواضع دارد:

جان باختن آسان است اندر نظرت لیکن
این لاشه نمی‌بینم شایسته قربانت
(همان: غ ۱۴۶)

سعدی از هجران معشوق بی‌صبر است:

هر نصیحت که کنی بشنوم ای یار عزیز
صبرم از دوست مفرمای که من نتوانم
(همان: غ ۴۱۳)

سعدی عاشق وفادار است و رسم عهدشکستن نزدش وجود ندارد:

پیش ما رسم شکستن نبود عهد وفا را
پیش ما رسم شکستن نبود عهد وفا را
قیمت عشق نداند قدم صدق ندارد
سست عهدی که تحمل نکند بار جفا را
(همان: غ ۶)

سعدی عاشقی است که مشتاق است که فدای معشوق شود:

چنان به پای تو در مردن آرزومندم
که زندگانی خویشم چنان هوس نکند
(همان: غ ۲۳۹)

و جان خود را تحفه‌ای ناقابل در برابر معشوق می‌داند:

من چه در پای تو ریزم که پسند تو بود
جان و سر را نتوان گفت که مقداری هست
(همان: غ ۱۱۱)

سعدی عاشق، مطیع محض و بنده معشوق است:

دگر به هر چه تو گویی مخالفت نکنم
که بی تو عیش میسر نمی‌شود ما را
(همان: غ ۵)

همواره به معشوق توجه دارد:

کسی که روی تو ببند نگه به کس نکند
ز عشق سیر نباشد ز عیش بس نکند
(همان: غ ۲۳۹)

به عقیده سعدی سخن در مورد معشوق از هر سخن خوشتر است:

از هر چه می‌رود سخن دوست خوشتر است
پیغام آشنا نفس روح‌پرور است
(همان: غ ۶۳)

معشوق سعدی بی‌نظیر است:

آدمی چون تو در آفاق نشان نتوان داد
بلکه در جنت فردوس نباشد چو تو حور
(همان: غ ۳۰۲)

سعدی حتی سخنان تلخ از لب معشوق را شیرین می‌داند:

دعایی گر نمی‌گویی به دشنامی عزیزم کن
که گر تلخ است شیرین است از آن لب هر چه فرمایی
(همان: غ ۵۰۱)

معشوق در نظر سعدی جایگاه رفیعی دارد و همواره این سعدی است که خود را در برابر معشوق کوچک و پست می‌بیند و در برابرش فروتنی پیشه می‌کند و مطیع محض است.

۵-۲- واسوخت

«واسوخت مصدر مرخم و ضد سوختن است، به معنی اعراض کردن و روی برتافتن از چیزی و ترک عشق گفتن، و آن به شعری اطلاق می‌شود که مفاد آن اعراض از معشوق باشد» (ذوالفقاری، ۱۳۶۹: ۱۸۱).

واسوخت در واقع اعراض عاشق از معشوق است که در اصل برخلاف سنت شعری معمول است که ما در غزلیات شاهد آن هستیم و این کلمه معنای متضاد سوختن را می‌دهد. واسوخت را گلچین معانی این‌گونه تعریف می‌کند: «واسوخت در لغت به معنی اعراض و سرد شدن از کاری است» (گلچین معانی، ۱۳۴۸: ۱۶۳). شمیسا در مورد واسوخت می‌گوید: «واسوختن در گویش فارسی زبانان هند به معنی اعراض و روی برتافتن مستعمل بود. شعر واسوخت هم شعری است که برخلاف سنت شعری غزل عاشق از معشوق روی برمی‌تابد و دیگر ناز او را نمی‌خرد و او را تهدید می‌کند که به سراغ معشوق دیگری خواهد رفت» (شمیسا، ۱۳۸۶: ۲۶۰).

واسوخت نوعی گله‌مندی، اعتراض به معشوق و روی گردانی از وی است. شاعران هرگز در شعرشان معشوق را سزاوار هیچ سرزنشی نمی‌دانند، اما شاعر وقوع به اعتراض برمی‌خیزد و معشوق را سرزنش می‌کند و خود را با او برابر و حتی گاه برتر می‌داند. این اعتراض به معشوق و روی برتافتن از او، یک هنجارشکنی بود و آن را واسوخت نام نهادند. شکوائیه سرایی به سبک و ویژه‌ای بستگی ندارد، اما در هر سبکی ویژگی‌هایی دارد. شکوائیه‌های واقع‌گرایانه در دبستان وقوع بسیار دیده می‌شود.

هرچند برخی معتقدند که چون وحشی معروف‌ترین شاعر واسوخت است این سبک فرعی توسط او شروع شده و به وسیله او نیز خاتمه یافته است، اما گلچین معانی نظری برخلاف این دارد و معتقد است که مسئله اعراض از معشوق مسئله تازه‌ای نیست و چه قبل و چه بعد از وحشی ما شاهد این مسئله هستیم، چنان که غزلی از سعدی را به عنوان شاهد مثال می‌آورد با این مطلع:

ای سروبالای سهی کز صورت حال آگهی وز هر که از عالم بهی ما نیز هم بد نیستیم
(سعدی، ۱۳۷۷: ۶۳۵)

در این غزل حافظ نیز رگه‌هایی از واسوخت دیده می‌شود:

صبحدم مرغ چمن با گل نوحاسته گفت ناز کم کن که در این باغ بسی چون تو شکفت
گل بخندید که از راست نرنجیم ولی هیچ عاشق سخن سخت به معشوق نگفت

اما در مجموع اشعار سعدی و حافظ معشوق فرمانرواست. «در غزل سبک عراقی فرمانروا معشوق است و صاحب اختیار، برعکس عاشق، عاجز و ناتوان و تسلیم است و منتظر نگاه و لطف معشوق. شاعر غزل‌سرای عهد مغول، در عشق پاکباز است و هوس، عشق او را آلوده نمی‌سازد. عشق او عشقی است حقیقی و الهی و هر جا که زمینی است هم از کامجویی و شهوت‌رانی به دور است. در غزل سخن از درد و رنج و فراق و ناکامی است» (غلامرضایی، ۱۳۷۷: ۲۵۳).

یکی از ویژگی‌هایی که در مکتب وقوع شاهد آن هستیم عتاب و مؤاخذه معشوق است. اصل این است که عاشق فرمانبردار باشد و معشوق فرماندار. اما گویی در مکتب وقوع این چهارچوب به هم ریخته است و گرنه عاشق هرگز به خود اجازه این گستاخی را نمی‌داد. به هر حال هرچند که این ویژگی شاید در ادوار گذشته هم وجود داشته باشد؛ اما گویا محل بروز اصلی آن همین مکتب وقوع است:

همرهی با غیر و از من احتراز از بهر چیست خود چه کردم با تو، چندین خشم و ناز از بهر چیست
(سعدی، ۱۳۷۷: غ ۷۳)

چه کم می‌گردد از چشمت بلا گردان نازم کن
نگاهی چند نازآلوده در کار نیازم کن
(همان: غ ۳۳۴)

پیرو ویژگی قبلی یعنی عتاب معشوق، شاهد ویژگی دیگری در این مکتب هستیم و آن تهدید و تحقیر معشوق است که البته گاهی به نفرین معشوق می‌انجامد. این ویژگی یعنی تهدید و تحقیر معشوق جز در مکتب وقوع دیده نمی‌شود و آن را می‌توان از مشخصات ویژه این مکتب دانست. در رابطه عاشقانه همیشه این معشوق بود که عاشق را به جدایی یا مسائلی دیگر تهدید می‌کرد، اما در این دوره عکس این قضیه دیده می‌شود:

پیر است شهر ز ناز بتان نیاز کم است
مکن چنانکه شوم از تو بی‌نیاز، مکن
(همان: غ ۳۲۸)

شب همه شب دعا کنم تا که به روز من شوی
دل به ستمگری دهی که او بدهد سزای تو
(همان: غ ۳۵۸)

۲-۶- نگاه‌های به معشوق در مکتب وقوع

هر چه عشق عمیق‌تر و آتش آن سوزاننده‌تر باشد وقتی که معشوق نادان و اهل صورت و ظاهر باشد و به معنا توجهی نداشته باشد جذبات عشق کم‌تر می‌شود و در نهایت به رکود و خمیدگی می‌انجامد. شبلی نعمانی در «شعرالعجم» ویژگی‌های معشوق را این گونه بیان می‌دارد: بد ادایی و کج رفتاری محبوب، جور و جفای معشوق، اخفای حال، اداهای جفاکارانه معشوق، ناز معشوقانه (ر.ک: شبلی نعمانی، ۱۳۶۳: ۸۸-۱۰۲).

در شعر وقوع عشق از شکل «کلی» و «عامی» که در قرن هشتم و نهم داشت به درآمد و هویتی زمینی یافت. از صنعتگری‌های قرن نهم دور شد. این ارزش‌های این سبک است و مکتب وقوع با وجود بهره‌مندی از واقعیت زندگی نتوانست دامنه بگیرد و شاعران بزرگی را پروراند. در این مکتب، عشق زمینی است و بیشتر عشق به «روی ماه و خوشگل پسران» رونق گرفت و در این مکتب سخن به معاشقه با کودکان کشید. در عشق‌ورزی با کودکان هم تا آن جا پیش رفتند که سخن از معشوق دامن سوار و نی‌سوار گذشت. شاعران این دوره تشخیص داده بودند که شعر سبک عراقی از واقعیت دور شده و جنبه ذهنی و تخیلی یافته است و در زیر بار سنن ادبی درحال فناست. پس باید به سوی حقیقت‌گویی و واقعیت‌گویی (وقوع‌گویی) رفت پس در ماجراهای عاشقانه حتی حرکات و سکنات معشوق را نیز بیان داشته و جزئی‌ترین واقعیت‌های عاشقانه را نیز از نظر دور نمی‌داشتند (ر.ک: عبادیان، ۱۳۸۴: ۲۰۳).

۱-۲-۶- معشوق مذکر

یکی از ویژگی‌های معشوق که در ایران به چشم می‌خورد و جلوه آن در مکتب وقوع بسیار زیاد دیده می‌شود حضور مرد در دو طرف ماجرای عشق است. اصل بر این است که معشوق زن باشد و عاشق مرد. هرچند که در بعضی از فرهنگ‌ها از جمله هند معشوق مرد است و عاشق زن، اما باز هم از فطرت انسان و اصلی که بیان شد زیاد دور نیست. مسئله در اینجا است که در ایران از دوره‌های بسیار قدیم شاهد مرد بودن هر دو طرف عشق هستیم و این عشق مرد به مرد تحت عناوین مختلفی چون شاهدبازی، جمال‌پرستی، نظربازی و غیره مطرح می‌شود.

معشوق در مکتب وقوع مذکر است. در واقع شعر مکتب وقوع به نوعی شعر همجنس‌بازی است و در دوره‌ای مثل دوره رواج مکتب وقوع که در واقع معشوق مذکر در اوج قرار داشت اصلاً زنی به عنوان معشوق وجود نداشت. البته مذکر بودن

معشوق را در مکتب وقوع نمی‌توان یکی از مختصه‌های منحصر به فرد این مکتب دانست؛ چه همان‌طور که گفتیم از گذشته‌های دور شاهد این قضیه بودیم بلکه مسئله تنها بیان وقایعی است که حاکم بر روابط عاشقانه است وقایعی که نه در لفافه و پوششی از کلمات زیبا بلکه کاملاً ساده و حتی گاهی عامیانه در زبان شعرای این مکتب جاری می‌شود شاید بیان همین وقایع حضور زن را به عنوان معشوق در این دوره بسیار خطرناک کرده است؛ زیرا زن در مشرق زمین هرگز بی‌پرده نمایان نمی‌شود و سخن از چنین عشقی هرگز مانند معشوق مذکر در کوچه و بازار مطرح نمی‌شود.

در دوره صفویه و مکتب وقوع علاوه بر غزلیات منظومه‌هایی نیز به این روش یعنی عاشق و معشوق مذکر سروده شده است مانند: منظومه «مهر و مشتری» از محمد عصار تبریزی و منظومه «ناظر و منظور» از وحشی بافقی از این دسته هستند.

۲-۷- معشوق زمینی

یکی از ویژگی‌های مهم معشوق مکتب وقوع و همین‌طور عشق در این مکتب زمینی بودن آن است. علی‌رغم آن که در دوره‌های گذشته یعنی از زمان سنایی به بعد و به‌خصوص در سبک ما قبل وقوع یعنی سبک عراقی شاهد عشق آسمانی هستیم و همین‌طور غزل‌هایی آمیخته با عرفان و عشق‌هایی که ترکیبی از عشق زمینی و آسمانی و عرفانی است که اوج این غزل‌های ترکیبی را در غزلیات حافظ می‌بینیم، در مکتب وقوع هرچند ممکن است ابیاتی یافت شود که بویی از عرفان داشته باشد؛ اما آن قدر که عشق زمینی در غزلیات وقوعی جلوه‌گر است، بیت عرفانی دیده نمی‌شود. ویژگی‌هایی را که از معشوق وقوع در صفحات گذشته اشاره کردیم از جمله معشوق مذکر، حضور رقیب، رشک عاشق، اعراض از معشوق و غیره همه نشان‌دهنده این مسئله هستند که قهرمان اصلی غزل‌های وقوعی موجودی است زمینی نه آسمانی.

بازم از نو خم ابروی کسی در نظر است سلخ ماه دگر و غره ماه دگر است

(وحشی بافقی، ۱۳۷۱: غ ۳۸)

پیش دست و قبضه‌ات میرم که خوش مردم کش است در کمان ناز تیر دلبری پیوستنت

(همان: غ ۱۰۵)

البته درصد معشوق زمینی بسیار زیاد است به طوری که تمام ویژگی‌های پیشین به نوعی زیرمجموعه این ویژگی قرار می‌گیرد و ابیات یاد شده فقط به‌عنوان مثال ذکر شده‌اند. آنقدر معشوق در این مکتب زمینی و محسوس است که گاه شاعر به بیان زلف، چشم، خط و خال و دیگر ویژگی‌های جسمانی او پرداخته و از توصیف آنها اظهار لذت می‌کند.

۲-۸- معشوق در کلام وحشی بافقی

عشق از واژه‌های پربسامد وحشی بافقی است. وی غزلی دارد با ردیف عشق که بیانگر احساسات اوست:

مستغنی است از همه عالم گدای عشق ما و گدایی در دولت‌سرای عشق

عشق و اساس عشق نهادند بر دوام یعنی خلل‌پذیر نگردد بنای عشق

آنها که نام آب بقا وضع کرده‌اند گفتند نکته‌ای ز دوام و بقای عشق

گو خاک تیره زر کن و سنگ سیاه سیم آنکس که یافت آگهی از کیمیای عشق

پروانه محو کرد در آتش وجود خویش یعنی که اتحاد بود انتهای عشق

این را کشد به وادی و آن را برد به کوه زینها بسی‌ست تا چه بود اقتضای عشق

وحشی هزار ساله ره از یار سوی یار یک گام بیش نیست ولیکن به پای عشق

(همان: غ ۲۶۰)

واسوخت که پیشتر به آن اشاره کردیم در اشعار وحشی بافقی بیش از هر شاعری جلوه‌گر است و با بررسی اشعارش دریافته می‌شود، معاشیق بسیاری داشته که هر بار به دلیلی از آن‌ها رویگردان شده که این اشعار می‌تواند بهترین نمونه‌های واسوخت در شعر فارسی باشد:

می‌توانم بود بی‌تو، تاب تنهاییم هست امتحان صبر خود کردم شکیبایم هست
(همان: غ ۹۵)

نه احتراز از آن جانب است همواره گهی ز جانب وحشی هم احترازی هست
(همان: غ ۹۸)

روم به جای دگر، دل دهم به یار دگر هوای یار دگر دارم و دیار دگر
به دیگری دهم این دل که خوار کرده‌توست چراکه عاشق نو دارد اعتبار دگر
(همان: غ ۲۲۲)

۱-۸-۲- وصف معشوق مذکر

از دیگر ویژگی‌های شعر وحشی علنی بودن معشوق مذکر است:

از وفای پسران عشق مرا طالع نیست ورنه از من که در این شهر وفادارتر است
(همان: غ ۳۸)

می‌رسدت ای پسر بر همه کس ناز کن حسن و جمال تو را ناز تو در کار هست
(همان: غ ۹۰)

به طوری که از این ابیات برمی‌آید این امر به قدری در آن دوران عادی بوده است که می‌بینیم در اکثر موارد مستقیم به بیان واژه «پسر» پرداخته و گاه از واژه‌هایی که نشان‌دهنده جنس مذکر است مانند خط سبز (خط رویش محاسن) استفاده کرده‌اند.

۲-۸-۲. وصف دل آزاری معشوق

یکی از مشخصه‌هایی که از ابتدای مطرح شدن مسئله عشق در همه ادوار عاشقی بین عاشق و معشوق وجود داشته است آزاری است که معشوق در حق عاشق روا داشته است که در نتیجه باعث دردمندی دل عاشق می‌شود و همین سوز دل باعث ایجاد غزل‌هایی ناب می‌گردد و این آزار نه تنها باعث کم‌رنگ شدن عشق نمی‌شود، بلکه از لابه‌لای کلمات غزل زبانه گرفتن شعله‌های آتش عشق را بیشتر مشاهده می‌کنیم. این ویژگی در اشعار وحشی بافقی نمود چشمگیری یافته است.

یاد او کردم ز جان صد آه دردآلود خاست خوی گرمش در دلم بگذشت و از دل دود خاست
(همان: غ ۳۵)

از آتش سودای تو و خار جفایت آن کیست که با داغ نو و ریش کهن نیست
(همان: غ ۸۳)

این ویژگی بیشتر همراه با نوعی شکایت از معشوق بوده است که در ضمن آن عاشق خواستار کمتر شدن یا توقف آزار از طرف معشوق است.

در این مکتب مشخصه‌ای که بسیار اعجاب‌انگیز بوده آزارطلبی عاشق است. داستان لیلی و مجنون نیز از نمونه‌های برجسته آزارطلبی است و این امر شاید به دلیل آن باشد که عاشق در پی اثبات عشق خود اعلام می‌دارد که حتی آزار معشوق را نیز به جان می‌خرد تا شاید از پی این آزارها گوشه‌نگاه محبت‌آمیز معشوق را نیز به سوی خود جلب کند. به هر حال آزارطلبی عاشق نشان از بی‌قراری بی‌حد عاشق است که برای دیدار معشوق حاضر است پذیرای هر ظلمی از طرف او باشد:

تو جفا کن که از این سوی وفاداری هست طاقت و صبر مرا حوصله‌ خواری هست
(همان: غ ۹۷)

به تنگ آمد دلم، یک خنجر کاری طمع دارد از آن مژگان قتال این قدر یاری طمع دارد
(همان: غ ۱۲۰)

عاشق اگر تنها راه رسیدن به معشوق را فقط در تحمل آزارهایی می‌بیند که از طرف او روا می‌شود حتماً آن را به جان خریده و به جهت دیدار بیشتر معشوق، آزار بیشتر را طلب می‌کند.

۳-۸-۲- وصف رفتار و حالات معشوق

تنها هدف اصلی مکتب وقوع بیان جزئیات عشق از روی واقع است. یکی از این جزئیات بیان حرکات و سکنات معشوق است و تا حد امکان این ویژگی را به صورت واقع بیان می‌دارد، طوری که خواننده می‌تواند آن را در ذهن خود مجسم کند. این ویژگی مخصوص مکتب وقوع است و در سبک‌های ادوار دیگر مشاهده نمی‌شود. وصف حرکات معشوق از نظر نمایشی در این نوع شعر حائز اهمیت است. زبان اندام معشوق خود حکایت دیگر است؛ با جنبیدن ابرویش تیری بر جان می‌نشیند:

ابروی تو جنبید و خدنگی ز کمان جست بر سینه چنان خورد که از جوشن جان جست
(همان: غ ۵۴)

ابرویی بالا می‌اندازد و به عاشق می‌نگرد و سپس اخم می‌کند که با ذمّ شبیه مدح زیبایی همراه است؛ چرا که همه بعد سلام سر به تواضع خم می‌کنند و ابروی معشوق نیز چنین کرده، اما تواضع ابرو جز اخم نیست و با تکبر به عاشق می‌خندد:

رسید و آن خم ابرو بلند کرد و گذشت تواضعی که به ابرو کنند، کرد و گذشت
نوازشم به جواب سلام اگر چه نداد تبسمی ز لب نوشخند کرد و گذشت
(همان: غ ۱۰۱)

با گشودن چشم معشوق، چشم فتنه بیدار می‌شود:

این چشم چه بود آه ناگاه گشودی این فتنه دگر چیست که از خواب گران جست
(همان: غ ۵۴)

و شاعر در مقابل نگاه و ناز چشمان و غمزه او بی‌تاب است:

دوش از عربده یک مرتبه باز آمده بود چشم پر عربده‌اش بر سر ناز آمده بود
چشمش از ظاهر عالم خبری می‌پرسید غمزه‌اش نیز به جاسوسی راز آمده بود
(همان: غ ۱۴۹)

تمام کارهای معشوق مورد تحسین شاعر است و در همه فنی ممتاز است:

گرد سر تو گردم و آن رخس راندنت وان دست و تازیانه و مرکب جهانندت
شهری به ترکتاز دهد بلکه عالمی ترکانه بر نشستن هر سو دواندنت
(همان: غ ۱۰۶)

هر چه ناز او بیشتر و کشنده تر است، میل عاشق بیشتر می‌شود:

هر چند ناز کردی، نیازم زیاده شد دردم فزود و سوز و گدازم زیاده شد
هر چند بیش گشت به ناز و کرشمه‌ام رغبت به آن کرشمه و نازم زیاده شد
(همان: غ ۱۲۹)

و همواره عاشق را در اشتیاق و حسرت نگه می‌دارد:

گرم آمد و بر آتش شوقم نشاند و رفت آتش به جای آب ز چشم فشاند و رفت
(همان: غ ۱۰۴)

این ویژگی نشان‌دهنده بروز بزرگ‌ترین ویژگی این مکتب یعنی جزئی‌گویی و بیان جزئیات رابطه عاشقانه است.

۴-۸-۲- بیان سخنان معشوق

یکی از ویژگی‌های که در مکتب وقوع دیده می‌شود و بیان‌کننده جزئی‌گویی در رابطه عاشقانه است علاوه بر ذکر حرکات و سکانات معشوق بیان سخنانی است که معشوق بر زبان می‌آورد. این سخنان ممکن است بسیار تلخ و گزنده باشد، ولی در هر حال عاشق آن را بر هر سخن دیگر ترجیح می‌دهد. این ویژگی در ادوار دیگر مشاهده نمی‌شود؛ زیرا جلوه آن در مکتب وقوع است:

روزها شد تا کسم پیرامن این در ندید تا تو گفتی دور شو زین در کسم دیگر ندید
(همان: غ ۲۱۵)

تند سویم به غضب دید که برخیز و برو خسکم در ته پا ریخت که بگریز و برو
(همان: غ ۳۶۱)

این ویژگی هر چند در لابه‌لای اشعار وحشی وجود داشته است، انعکاس بسیار کمی یافته و درصد بسیار کمی از ابیات را به خود اختصاص داده است. سخنانی که گفته می‌شود بیشتر در مورد دعوت معشوق است به پابرجایی و استقامت عاشق در مورد عشق و گاه سخنانی است که در ضمن آن معشوق عاشق بیچاره را از خود دور می‌کند.

۵-۸-۲- وصف بی‌وفایی معشوق

عهدشکنی و بی‌وفایی معشوق مسئله تازه‌ای نیست که در مکتب وقوع دیده شده باشد، این امر در تمام دوران‌هایی که عشق مطرح بوده است وجود داشته. گویی خصیصه اصلی معشوق همین عهدشکنی و بی‌وفایی است که این امر قلب عاشق را بسیار آزرده می‌کند. این مشخصه در مکتب وقوع نیز جلوه‌گر است:

کسی از رشک من محروم از آن پیمان‌شکن گرید اگر در بزم او بیند مرا، بر حال من گرید
(همان: غ ۱۸۱)

تکیه کردم بر وفای او غلط کردم، غلط باختم جان در هوای او غلط کردم، غلط
(همان: غ ۲۵۵)

۶-۸-۲- وصف معشوق خردسال، طفل و نوجوان

گاهی اوقات معشوق مورد نظر خردسال، طفل و یا نوجوانی است که شاعر، عاشق او شده است. این خصیصه نیز ممکن است در اشعار دوره‌های دیگر هم دیده شود، اما چون نمونه‌هایی از این ویژگی را در اشعار این دوره نیز یافتیم می‌توان آن را هم یکی از ویژگی‌های معشوق در مکتب وقوع دانست، که البته در این مکتب به دلیل شرایط موجود بیشتر هم جلوه‌گر است:

اشک هر دم پیش مردم آبرویم می‌برد / چون توان گفتن که طفلی با من این‌ها می‌کند
(همان: غ ۱۸۸)

مرا زد راه عشق خردسالی از این نارس گلی نازک نهالی
(همان: غ ۳۸۹)

۳- نتیجه‌گیری

معشوق در طول ادوار گذشته پستی و بلندی زیادی را بر خود دیده است. گاهی در اوج عزت و گاه در حضيض ذلت به سر برده است. در غزلیات سعدی، معشوق مقام والایی دارد و بر عاشق حکومت می‌کند، عاشق موجودی عاجز و دست‌بسته معشوق است که تمام جفاها و ناز و عشوه معشوق را به جان می‌خورد، به امید عنایتی از وی هر چند اندک. عاشق در غزل سعدی از خواجگی به درآمده است و بنده معشوق می‌شود، اما در مکتب وقوع ویژگی‌های تازه‌ای از معشوق نمایان می‌گردد. ویژگی‌هایی چون اعراض از معشوق، آزدگی خاطر عاشق، بیان حرکات و سکنت معشوق... پس در این مکتب جزئی‌ترین مسائل حاکم در رابطه عاشقانه به صورت کاملاً واقع‌گرایانه بازگو می‌شود، به گونه‌ای که دیگر پرده عفاف از حریم عاشق و معشوق به کناری رفته و تمام ماجراهای عشق بدون هیچ پوششی از الفاظ ادبی ساده و عریان در پیش چشم خوانندگان به نمایش گذاشته می‌شود.

عشقی که در غزل وقوع مطرح است عشقی بازاری و هوس‌پرستانه است. پس معشوق در مکتب وقوع نسبت به دوره‌های دیگر موقعیت بسیار متفاوت دارد. مقامش بسیار تنزل یافته‌است و بر عکس ادوار دیگر، جزئی‌ترین رابطه عشق بیان می‌شود و گاهی عاشق طلبکارانه به معشوق نگاه می‌کند به‌خصوص در مکتب فرعی واسوخت عاشق مکتب وقوع به عتاب و مؤاخذه معشوق می‌پردازد. معشوق مطرح در این دوره معشوق مذکر است و وجود معشوق مرد سبب می‌گردد ماجراهای عاشقانه از پرده عفاف خارج شود و در کوچه و بازار در قالب اشعاری بیان گردد که خود منجر به انحطاط اخلاقی در جامعه گردد. معشوق مذکر هر چند در ادوار دیگر هم به چشم می‌خورد، اما در این دوران نمود بیشتری یافته و شاید این هم جنس بودن عاشق و معشوق دلیل گستاخی‌های بسیار عاشقان آن روزگار بر معشوقان بوده است تا جایی که عاشقان به مؤاخذه معشوق و اعراض از او پرداخته و خود را برتر از معشوقان دانسته‌اند.

ایجاد واسوخت به عنوان شاخه فرعی در وقوع، نشان‌دهنده گستاخی‌های عاشق نسبت به معشوق است. عوامل ایجاد این گستاخی‌ها را می‌توان در آزارطلبی عاشق دانست که گاه به حدی به افراط کشیده می‌شد که اعراض از معشوق و عتاب نسبت به او را در پی داشت. اعراض‌ها و مؤاخذه‌های عاشق جلوه‌گری بیشتر معشوق را به دنبال داشت، به گونه‌ای که همین امر باعث جلب توجه عشاق دیگر نسبت به معشوق می‌شد و بیشتر شدن آتش محبت در دل عاشق را سبب می‌گردید.

عشق در این دوره عشق زمینی است و گاه در پست‌ترین درجه خود بازتاب یافته است. حضور نوجوانان و حتی خردسالان در جمع معشوقان از ویژگی‌های این مکتب است. دلیل این امر را می‌توان عدم رویش محاسن دانست که خود باعث لذت بیشتر عاشق از وصال معشوق می‌شد. توجه شاعران و عاشقان به این گروه بیشتر از هر گروه دیگر به چشم می‌خورد. یکی از ویژگی‌های مهم معشوق و عشق در مکتب وقوع زمینی بودن آن است. هر چند ممکن است ابیاتی یافت شود که بویی از عرفان داشته باشد. به کار بردن لغات عامیانه و محاوره‌ای در اشعار این دوره نشان‌دهنده تنزل مقام معشوق است و به تطیف فضای حاکم بر غزل‌ها یاری رسانده است. یکی از مختصه‌های حاکم در روابط عاشق و معشوق در این دوره بیان جزئیات این رابطه است. امری که در گذشته مرسوم نبوده و بعد از این دوره هم به چشم نمی‌خورد. ویژگی‌هایی مثل حرکات و سکنات معشوق، سخنان معشوق، عتاب عاشق نسبت به معشوق، نشان‌دهنده مشخصه جزئی‌گویی در مکتب وقوع می‌است که تجلی‌گاه آن در غزلیات وحشی بافقی است.

منابع

۱. پورجوادی، نصرالله، (۱۳۸۷)، *باده عشق*، تهران: کارنامه.
۲. چرمگی عمرانی، مرتضی، (۱۳۸۷)، «نام‌های شاعرانه معشوق در غزلیات خاقانی، نظامی و سعدی»، *کاوش‌نامه*، سال نهم، شماره ۱۷، صص ۲۹۳-۳۲۰.
۳. حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد، (۱۳۸۵)، *دیوان اشعار*، به کوشش خلیل خطیب رهبر. تهران: صفی‌علی شاه.
۴. دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۴۱)، *لغت‌نامه*، دانشگاه تهران: موسسه دهخدا.
۵. ذوالفقاری، حسن، (۱۳۶۹)، «بابا فغانی و مکتب وقوع»، *مجله کیهان اندیشه*، شماره ۳۳.
۶. رازی، امین بن احمد، (۱۳۸۴)، *هفت اقلیم*، به کوشش محمدرضا طاهری، تهران: سروش.
۷. زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۶۹)، *دنباله جستجو در تصوف ایران*، تهران: امیرکبیر، چاپ سوم.
۸. سبحانی، توفیق، (۱۳۸۶)، *تاریخ ادبیات ایران*، تهران: زوآر.
۹. ستاری، جلال، (۱۳۸۵)، *عشق صوفیانه*، تهران: مرکز، چاپ چهارم.
۱۰. سجادی، جعفر، (۱۳۵۰)، *فرهنگ لغات واصطلاحات و تعبیرات عرفانی*، تهران: کتابخانه طهوری.
۱۱. سعدی، مصلح بن عبدالله، (۱۳۷۷)، *دیوان اشعار*، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: مهتاب.
۱۲. سهروردی، یحیی بن حبیب، (۱۳۴۸)، *مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق شهاب‌الدین سهروردی*، تصحیح حسین نصر، تهران: قسمت ایران‌شناسی انستیتوی فرانسوی پژوهش‌های علمی در ایران.
۱۳. شبلی نعمانی، محمد، (۱۳۶۳)، *تاریخ الشعرا و ادبیات ایران یا شعرالعجم*، ترجمه محمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران: دنیای کتاب، چاپ دوم.
۱۴. شمیسا، سیروس، (۱۳۷۶)، *سیر غزل از آغاز تا امروز*، تهران: فردوسی، چاپ پنجم.
۱۵. _____، (۱۳۸۶)، *سبک‌شناسی شعر*، تهران: میترا، چاپ سوم.
۱۶. _____، (۱۳۸۱)، *شاهدبازی در ادبیات فارسی*، تهران: رامین.
۱۷. صبور، داریوش، (۱۳۷۰)، *آفاق غزل فارسی پژوهشی انتقادی در تحول غزل و تغزل از آغاز تا امروز*، تهران: گفتار، چاپ دوم.
۱۸. صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۷۲)، *تاریخ ادبیات ایران*، ج ۴-۵، تهران: فردوس، چاپ نهم.

۱۹. عبادیان، محمود، (۱۳۸۴)، تکوین غزل و نقش سعدی، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناختی و زیباشناختی غزل فارسی و غزلیات سعدی، تهران: اختران.
۲۰. غلامرضایی، محمد، (۱۳۷۷)، سبک‌شناسی شعر از رودکی تا شاملو، تهران: جامی.
۲۱. کاتوزیان، محمدعلی، (۱۳۸۵)، سعدی شاعر عشق و زندگی، تهران: مرکز.
۲۲. گلچین معانی، احمد، (۱۳۴۸)، مکتب وقوع در شعر فارسی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۲۳. مؤتمن، زین العابدین (۱۳۷۱)، تحول شعر فارسی، چاپ چهاردهم، تهران: کتابخانه طهوری.
۲۴. میر، محمد؛ کیچی، زهرا، (۱۳۹۳)، «جلوه معشوق در آیینۀ شعر وحشی بافقی»، پژوهش‌نامه ادب غنایی، سال دوازدهم، شماره ۲۳، صص ۲۴۵-۲۶۲.
۲۵. وحشی بافقی، کمال‌الدین (۱۳۷۱)، دیوان اشعار، با مقدمه سعید نفیسی، تهران: جاویدان، چاپ پنجم.
۲۶. یزدان پناه، مهرعلی؛ عدنانی، روجا، (۱۳۹۱)، «بررسی تطبیقی جلوه معشوق در غزلیات خاقانی و سعدی» فصلنامه مطالعات زبان و ادبیات غنایی، دوره ۲، شماره ۲، صص ۹۵-۱۰۶.

References

1. Charamgi Omrani, M., (2008), "Beloved poetic letters in Khaghani, Nezami and Saadi lyric poems", Kavoshnameh, ninth year, number 17, pp. 293-320.
2. Dehkhoda, A., (1962), Dictionary, Tehran: Dehkhoda Institute.
3. Ebadian, M., (2005), The Development of Ghazal and Saadi's Role, An Introduction to the Sociology and Aesthetics of Persian Ghazal and Saadi Ghazals, Tehran: Akhtaran.
4. Gholamrezaei, M., (1998), Poetry Stylistics from Rudaki to Shaloo, Tehran: Jami.
5. Golchin Maani, A., (1969), The School of Occurrence in Persian Poetry, Tehran: Iranian Culture Foundation.
6. Hafez Shirazi, (2006), Poetry Divan, by the efforts of Khalil Khatib Rahbar. Tehran: Safi Ali Shah.
7. Katozian, M., (2006), Saadi, poet of love and life, Tehran: Center.
8. Mir, M.; Kichi, Z., (2014), "The face of the beloved in the mirror of Bafghi's wild poetry", Research Journal of Lyrical Literature, Twelfth Year, No. 23, pp. 245-262.
9. Mo'tamen, Z. (1992), The Evolution of Persian Poetry, Fourteenth Edition, Tehran: Tahoori Library.
10. Pourjavadi, N., (2008), Bade ye Eshgh, Tehran: Karnameh.
11. Razi, A., (2005), Seven Climates, by M. Taheri, Tehran: Soroush.
12. Sa'di Shirazi, M., (1998), Poetry Divan, by the efforts of Kh. Khatib Rahbar, Tehran: Mahtab.
13. Saboor, D., (1991), Afagh Ghazal Farsi: A critical study on the evolution of Ghazal and Ghazal from the beginning to today, Tehran: Gofar, second edition.
14. Safa, Z., (1993), History of Iranian Literature, Vol. 4, 5. Tehran: Ferdows, Ninth Edition.
15. Sajjadi, J., (1971), Dictionary of Mystical Words, Terms and Interpretations, Tehran: Tahoori Library.
16. Sattari, Jalal, (2006), Sufi love, Tehran: Markaz, fourth edition.
17. Shamisa, S., (1997), The journey of lyric from the beginning to today, Tehran: Ferdowsi, fifth edition.
18. Shamisa, S., (2002), Homosexuality in Persian literature, Tehran: Ramin.
19. Shamisa, S., (2007), Poetry Stylistics, Tehran: Mitra, third edition.
20. Shebli Nomani, M., (1984), History of Iranian Poets and Literature or Ajam Poetry, translated by M. Fakhr Daei Gilani, Tehran: Book World, second edition.
21. Sobhani, T., (2007), History of Iranian Literature, Tehran: Zovar.
22. Suhrawardi, Y., (1969), Collection of Persian works of Sheikh Ishraq Shahabuddin Suhrawardi, edited by Hossein Nasr, Tehran: Department of Iranian Studies, French Institute of Scientific Research in Iran.
23. Vahshi Bafghi, K. (1992), Poetry Divan, with introduction by Saeed Nafisi, Tehran: Javidan, fifth edition.
24. Yazdanpanah, M.; Adnani, R., (2012), "A Comparative Study of the Beloved's Front in Khaghani and Saadi's Lyric Poems" Quarterly Journal of Linguistic Language and Literature Studies, Vol. 2, No. 2, pp. 95-106.
25. Zarrinkoob, A., (1990), The Search for Sufism in Iran, Tehran: Amirkabir, Third Edition.

26. Zolfaghari, H., (1980), "Baba Faghani and the School of Occurrence", Kayhan Andisheh Magazine, No. 33.

نحوه ارجاع به مقاله:

محمدنژاد، معصومه؛ جنیدی، فائزه؛ نعمتی هولاسو، فرحناز (۱۴۰۰). مقایسه فراز و فرود معشوق در غزل سعدی شیرازی و واسوخت وحشی بافقی. مطالعات زبان و ادبیات غنایی. ۱۱ (۳۸)، ۹۰-۱۰۹،
Dor: 20.1001.1.27170896.1400.11.38.12.4

Copyrights:

Copyright for this article is retained by the author (s), with publication rights granded to Journal of Geography and Environmental Studies. This is an open – accses article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution License (<http://creativecommons.org/licenses/by/4.0>), which permits unrestricted use, distribution and reproduction in any medium, provided the original work is properly cited.

